



The Zombie conceivability argument: An ontological conclusion for phenomenal consciousness

Yasser Delfani^{1*} , Ahmadreza Hemmatimoghaddam², Reza Mosmer², Mohammad Sadat Mansouri³

1. PhD Candidate of Philosophy of Mind, Institute for Cognitive Science Studies (ICSS), Tehran, Iran

2. Assistant Professor of Philosophy, Faculty of Philosophy of Mind, Institute for Cognitive Science Studies (ICSS), Tehran, Iran

3. PhD of Philosophy of Mind, Institute for Cognitive Science Studies (ICSS), Tehran, Iran

Abstract

Introduction: Physicalism is a view that believes that everything is physical and considers phenomenal consciousness as a physical phenomenon. The present study aims to show through the Zombie conceivability argument raised by Chalmers that phenomenal consciousness is not a physical phenomenon. As a result, it is a claim of false physicalism is false.

Methods: This study is based on the study of the main and primary sources about this matter and has attempted to obtain some results about phenomenal consciousness through conceptual analysis, philosophical, and rational arguments.

Results: According to the zombie conceivability argument, a creature that is physically like a human but lacks phenomenal consciousness is conceivable. Accordingly if this creature is conceivable then it is possible, and the possibility of this creature shows that phenomenal consciousness is not a physical phenomenon. This argument first indicates by proposing the epistemological gap between physical and phenomenal realms that there is no epistemic entailment from physical facts to facts about phenomenal consciousness. Thus, one can be imagined without the other, and then it argues for a modal gap between the two realms, that is, there may be physical properties but no phenomenal consciousness. Finally, this gap argues for the ontological gap between the physical properties and the phenomenal consciousness and shows there is no ontological implication between the physical properties and the phenomenal consciousness, and the physical properties do not necessitate phenomenal consciousness.

Conclusion: Phenomenal consciousness and physical properties are ontologically independent. Phenomenal consciousness is not a physical phenomenon; therefore the claim of physicalism is false.

Received: 13 Nov. 2019

Revised: 28 Jan. 2020

Accepted: 6 Sep. 2020

Keywords

Conceivability

Possibility

Zombie

Phenomenal consciousness

Physicalism

Corresponding author

Yasser Delfani, PhD Candidate of Philosophy of Mind, Institute for Cognitive Science Studies (ICSS), Tehran, Iran

Email: Ydelfani@yahoo.com



doi.org/10.30699/icss.22.3.105

Citation: Delfani Y, Hemmatimoghaddam A, Mosmer R, Sadat Mansouri M. The Zombie conceivability argument: An ontological conclusion for phenomenal consciousness. *Advances in Cognitive Sciences*. 2020;22(3):105-113.



استدلال تصویرپذیری زامبی: یک نتیجه هستی‌شناختی برای آگاهی پدیداری

یاسر دلفانی*^۱ (ID)، احمد رضا همتی مقدم^۲، رضا مثمر^۲، محمد سادات منصوری^۳

۱. دانشجوی دکتری فلسفه ذهن، پژوهشکده علوم شناختی، تهران، ایران
 ۲. استادیار فلسفه، گروه فلسفه ذهن، پژوهشکده علوم شناختی، تهران، ایران
 ۳. دکترای فلسفه ذهن، پژوهشکده علوم شناختی، تهران، ایران

چکیده

مقدمه: فیزیکالیزم دیدگاهی است که معتقد است هر چیزی فیزیکی است و آگاهی پدیداری را یک پدیده فیزیکی می‌داند. هدف ما در این مقاله این است که از طریق استدلال تصویرپذیری زامبی که توسط Chalmers مطرح شده است نشان دهیم که آگاهی پدیداری یک پدیده فیزیکی نیست در نتیجه مدعای فیزیکالیزم کاذب است.

روش کار: این پژوهش بر اساس مطالعه منابع اصلی و دست اول پیرامون بحث مذکور شکل گرفته است و تلاش کرده‌ایم تا از طریق تحلیل مفهومی و استدلال‌های فلسفی و منطقی به نتایجی درباره آگاهی پدیداری دست یابیم.

یافته‌ها: طبق استدلال تصویرپذیری زامبی، موجودی که از نظر فیزیکی مانند انسان است اما فاقد آگاهی پدیداری می‌باشد تصویرپذیر است و اگر این موجود تصویرپذیر باشد، آنگاه آن امکان‌پذیر است و امکان‌پذیری این موجود نشان می‌دهد که آگاهی پدیداری یک پدیده فیزیکی نیست. این استدلال ابتدا با مطرح کردن شکاف معرفت‌شناختی میان دو قلمرو فیزیکی و پدیداری نشان می‌دهد که میان ویژگی‌های فیزیکی و آگاهی پدیداری استلزام معرفت‌شناختی وجود ندارد، یعنی می‌توان یکی را بدون دیگری تصور کرد سپس برای شکاف موجهاتی میان آن دو استدلال می‌کند، یعنی امکان‌پذیر است که ویژگی‌های فیزیکی وجود داشته باشند اما آگاهی پدیداری وجود نداشته باشد و سرانجام از این شکاف موجهاتی برای شکاف هستی‌شناختی و رد استلزام هستی‌شناختی میان ویژگی‌های فیزیکی و آگاهی پدیداری استدلال می‌کند و نشان می‌دهد که ویژگی‌های فیزیکی آگاهی پدیداری را ضرورت نمی‌بخشند.

نتیجه‌گیری: آگاهی پدیداری و ویژگی‌های فیزیکی از نظر هستی‌شناختی از هم مستقل هستند، آگاهی پدیداری یک پدیده فیزیکی نیست در نتیجه مدعای فیزیکالیزم کاذب است.

دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۲

اصلاح نهایی: ۱۳۹۸/۱۱/۰۸

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۶

واژه‌های کلیدی

تصویرپذیری

مکان‌پذیری

زامبی

آگاهی پدیداری

فیزیکالیزم

نویسنده مسئول

یاسر دلفانی، دانشجوی دکتری فلسفه ذهن،
 پژوهشکده علوم شناختی، تهران، ایران

ایمیل: Ydelfani@yahoo.com



doi.org/10.30699/icss.22.3.105

مقدمه

فیزیکالیزم دیدگاهی است که معتقد است هر چیزی فیزیکی است. لذا آگاهی پدیداری (Phenomenal consciousness) را یک پدیده فیزیکی می‌داند و معتقد است همان‌طور که پدیده‌های فیزیکی به طور تحویلی (Reductively) قابل تبیین هستند، آگاهی پدیداری نیز چنین بوده و برحسب مکانیزم‌های عصبی، محاسباتی، کارکردی و به

طور کلی فیزیکی قابل تبیین است. طبق استدلال تصویرپذیری زامبی (Zombie conceivability argument) که توسط Chalmers مطرح شده است موجودی که از نظر فیزیکی با ما این‌همان است (زامبی) تصویرپذیر است و اگر زامبی تصویرپذیر باشد، آنگاه آن امکان‌پذیر است و امکان‌پذیری زامبی نشان می‌دهد که آگاهی پدیداری فیزیکی

آگاهی پدیداری

آگاهی (Consciousness) در مفهوم پدیداری به معنای تحقق کیفیات پدیداری و خصلت کیفی یا جنبه «چه جور بودن» تجربه است. ادراکات حسی یعنی تجربیات بصری، شنیداری، لامسه‌ای، بویایی، چشایی و حسیات بدنی از قبیل سوزش، خارش و برخی از اندیشه‌ها و عواطف دارای یک جنبه درونی؛ کیفیت درونی؛ حس درونی و خصلت کیفی هستند. یعنی چیزی وجود دارد که آن چیز مانند احساس یک فاعل شناختی بودن است و این جنبه درونی، همان تجربه آگاهانه یا آگاهی پدیداری است. در این معنای خاص، به اصطلاح Nagel اگر این «چه جور بودن» برای یک موجود وجود داشته باشد آنگاه آن موجود یک «موجود آگاه» محسوب می‌شود و اگر برای یک حالت ذهنی وجود داشته باشد آنگاه آن حالت ذهنی یک «حالت آگاهانه» خواهد بود (۱).

آگاهی پدیداری از طریق مواجهه مستقیم حاصل می‌شود نه از طریق تعریف یا توصیف (۲). لذا به یک منظر درونی و تجربی نیاز دارد و فهم کامل آن به وجود چنین منظری منوط است (۳).

فیزیکالیزم

فیزیکالیزم دیدگاهی است که معتقد است «همه چیز فیزیکی» است و از چیزهای فیزیکی تشکیل شده یا بر آنها مبتنی (Supervene) است و منظور از «چیز فیزیکی» این است که مورد تأیید و پذیرش علم فیزیک باشد (۴). طبق این دیدگاه وقتی که واقعیت‌های فیزیکی به وجود آمدند یا وقتی که خداوند واقعیت‌های فیزیکی را خلق کرد دیگر کاری برای انجام شدن باقی نماند؛ بقیه واقعیت‌ها (واقعیت‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی، شیمیایی، اقتصادی و غیره) یا از واقعیت‌های فیزیکی تشکیل شده‌اند یا بر آنها مبتنی هستند، یعنی آنها وقتی محقق می‌شوند که واقعیت‌های فیزیکی محقق شوند. لذا اگر دو جهان ممکن از نظر فیزیکی تمایزناپذیر باشند، آنگاه از همه نظر تمایزناپذیر هستند (۵). طبق این دیدگاه به ازای هر گزاره صادق T و هر توصیف کامل فیزیکی P درباره جهان، رابطه $(P \rightarrow T)$ (مربع نماد ضرورت است) برقرار است (۶) لذا آگاهی پدیداری فیزیکی بوده و به طور تحویلی قابل تبیین است. یعنی همان‌طور که ویژگی‌های آب برحسب مولکول‌های H_2O تبیین می‌شوند، آگاهی پدیداری نیز برحسب ویژگی‌های فیزیکی تبیین می‌شود (۱).

یافته‌ها

ساختار استدلال تصویرپذیری زامبی

ساختار این استدلال به این صورت است که ابتدا یک ادعای معرفت‌شناختی مطرح می‌شود، یعنی چیزی قابل دانستن یا تصور کردن است سپس یک

نیست در نتیجه فیزیکالیزم کاذب است. البته استدلال تصویرپذیری سابقه‌ای طولانی دارد و فیلسوفانی از جمله Descartes و Kripke نیز آن را مطرح کرده‌اند. به عنوان مثال استدلال Kripke علیه نظریه این‌همانی (Identity theory) که طبق آن حالات ذهنی (به عنوان مثال درد) با حالات مغزی (به عنوان مثال شلیک عصب C) این‌همان هستند و این این‌همانی امکانی است نه ضروری، همان‌طور که این‌همانی آب و H_2O چنین است (۱). به طور خلاصه این است که این‌همانی یک رابطه ضروری است نه امکانی. این‌همانی آب با H_2O هر چند امکانی به نظر می‌رسد، یعنی می‌توان جهان ممکن را تصور کرد که در آن آب H_2O نباشد بلکه XYZ باشد، اما این یک خطا و بد توصیف کردن است. در واقع، آنچه که تصور شده است آب واقعی نیست بلکه ماده‌ای شبیه آب است که از XYZ تشکیل شده است. زیرا «آب» و « H_2O » دال ثابت (Rigid designator) یعنی در همه جهان‌ها به یک چیز - اگر آن چیز در آن جهان‌ها وجود داشته باشد - ارجاع دارند. هستند. بنابراین آب ضرورتاً H_2O است، یعنی در همه جهان‌های ممکن H_2O است. به طور مشابه، «درد» و «شلیک عصب C» دال ثابت هستند لذا اگر درد با شلیک عصب C این‌همان باشد، آنگاه ضرورتاً این‌همان است اما این این‌همانی ضروری نیست. زیرا می‌توان جهان ممکن را تصور کرد که در آن درد وجود دارد اما شلیک عصب C وجود ندارد و برعکس و این امکان‌پذیری نمی‌تواند به شیوه امکان‌پذیری آب H_2O نیست تبیین شود، زیرا در آنجا چیزی ممکن است آب به نظر برسد اما در واقع آب نباشد اما در اینجا نمی‌توان گفت که چیزی ممکن است درد به نظر برسد اما در واقع درد نباشد. زیرا به طور شهودی، درد ضرورتاً احساس درد است و چیزی به عنوان درد ظاهری وجود ندارد. بنابراین درد با شلیک عصب C این‌همان نیست لذا حالات ذهنی با حالات مغزی این‌همان نیستند (۱). استدلال Chalmers و استدلال Kripke هرچند بر مفاهیم تصویرپذیری، ضرورت و امکان‌پذیری مبتنی هستند اما Chalmers به شیوه‌ای ابتکاری استدلال خود را بر اساس معناشناختی دو بعدی (Two dimensional semantics) صورت‌بندی می‌کند و همین امر استدلال او را از استدلال‌های پیشین و استدلال Kripke متمایز می‌کند و او را در موضعی قرار می‌دهد که بتواند از تصویرپذیری به امکان‌پذیری و از مقدمه‌ای معرفت‌شناختی به نتیجه‌ای هستی‌شناختی دست یابد.

روش کار

در این مقاله بر اساس تحلیل مفهومی و استدلال‌های فلسفی و منطقی، آگاهی پدیداری و موضع فیزیکالیزم نسبت به آن مورد تحلیل و تبیین قرار گرفته است.

ب) تصورپذیری اولیه و ثانویه (secondary conceivability) (Primary and): تصورپذیری اولیه و ثانویه از معناسناختی دو بعدی - که در ادامه توضیح داده می‌شود - مشتق می‌شوند. گزاره S به طور اولیه تصورپذیر است اگر و تنها اگر بتوان جهان ممکن W را تصور کرد که مفهوم اولیه این گزاره در آن صادق باشد و گزاره S به ثانویه تصورپذیر است اگر و تنها اگر بتوان جهان ممکن W را تصور کرد که مفهوم ثانویه این گزاره در آن صادق باشد. به عنوان مثال گزاره «آب H₂O نیست» به طور اولیه تصورپذیر است زیرا با توجه به مفهوم اولیه واژه «آب» یعنی ماده آبکی و مفهوم اولیه واژه «H₂O» یعنی اتم‌های اکسیژن و هیدروژن، جهان ممکن W که در آن آب، H₂O نیست بلکه XYZ است تصورپذیر است. اما همین گزاره به طور ثانویه تصورپذیر نیست زیرا «آب» و «H₂O» دال ثابت بوده و مفهوم ثانویه آنها یکی است لذا جهانی که در آن آب، H₂O نیست تصورپذیر نیست (۱۰).

ج) تصورپذیری مثبت و منفی (and negative conceivability) (Positive): گزاره S به طور مثبت تصورپذیر است اگر تصورکننده بتواند به طور نامتناقض موقعیتی را تصور کند که در آن گزاره S برقرار باشد و گزاره S به طور منفی تصورپذیر است اگر آن نتواند بر اساس استدلال پیشینی رد شود. (۹). تصورپذیری منفی صرفاً پذیرفتن یک فرضیه و ناتوان بودن از رد آن است اما تصورپذیری مثبت علاوه بر این که به عدم تناقض نیاز دارد شامل شکل دادن یک تلقی شفاف و متمایز از موقعیتی است که آن فرضیه در آن صادق است. همچنین اگر گزاره S به طور مثبت تصورپذیر باشد، آنگاه به طور منفی نیز تصورپذیر است. زیرا اگر کسی بتواند به طور منسجم موقعیتی را تصور کند که S را تأیید می‌کند، آنگاه نمی‌تواند آن را رد کند اما عکس این قضیه، حداقل درباره تصورپذیری علی‌الظاهر، صادق نیست. زیرا برخی از گزاره‌ها به طور علی‌الظاهر و منفی تصورپذیر هستند اما به طور علی‌الظاهر و مثبت تصورپذیر نیستند. مثلاً ممکن است S یک گزاره ریاضیاتی پیچیده باشد که فرد نتواند صدق آن را رد کند با این حال نمی‌تواند موقعیتی را تصور کند که آن را تأیید کند (۷). با توجه به این توضیحات، مراد از تصورپذیری در این استدلال، تصورپذیری اولیه، ایده‌آل و مثبت است.

معناسناختی دو بعدی

پیش‌تر بیان شد که Chalmers استدلال خود را بر اساس معناسناختی دو بعدی صورت‌بندی می‌کند تا بتواند از تصورپذیری به امکان‌پذیری متافیزیکی برسد. معناسناختی دو بعدی با تأسیس تصورپذیری و امکان‌پذیری اولیه و ثانویه، مانند یک پُل دو قلمرو معرفت‌شناختی و موجهاتی را به هم وصل می‌کند. آن در مقدمه اول تصورپذیری اولیه

ادعای موجهاتی مطرح می‌شود، یعنی چیزی ممکن یا ضروری است و در نهایت به عنوان نتیجه، یک ادعای هستی‌شناختی مطرح می‌شود (۷). توضیح بیشتر این است که اگر P یک گزاره عطفی از همه حقایق فیزیکی (میکرو فیزیکی) و Q یک گزاره درباره یک حقیقت پدیداری باشد، آنگاه طبق استلزام معرفت‌شناختی (Epistemic entailment) که مبنای‌ترین آن استلزام پیشینی (Apriori entailment) یا ایجاب (دلالت) (Implication) است، اگر شرطی (P→Q) پیشینی (مستقل از تجربه) باشد آنگاه P، Q را ایجاب می‌کند (بر آن دلالت دارد) و طبق استلزام هستی‌شناختی (Ontological entailment) یا ضرورت بخشی (ایجاد) (Necessitation) اگر شرطی (P→Q) از نظر متافیزیکی ضروری باشد آنگاه P، Q را ضرورت می‌بخشد (ایجاد می‌کند). به بیان دیگر، استلزام معرفت‌شناختی P به Q یعنی بین آن دو نسبت معرفتی برقرار است به طوری که اگر P را بدانیم آنگاه Q را نیز می‌دانیم و استلزام هستی‌شناختی P به Q یعنی بین آن دو نسبت وجودی برقرار است به طوری که اگر P محقق شود آنگاه Q محقق می‌شود. استدلال تصورپذیری زامبی ابتدا مطرح می‌کند که میان دو قلمرو فیزیکی و پدیداری شکاف معرفت‌شناختی وجود دارد. یعنی معرفت به P (حقایق فیزیکی) مستلزم معرفت به Q (آگاهی پدیداری) نیست، زیرا می‌توان به طور معقول P را بدون Q تصور کرد، یعنی جهانی را تصور کرد که از نظر فیزیکی با جهان ما این‌همان بوده اما فاقد آگاهی پدیداری است لذا ابتدا استلزام معرفت‌شناختی (P→Q) را رد می‌کند سپس برای شکاف موجهاتی میان دو قلمرو مذکور، یعنی امکان‌پذیری P بدون Q (امکان‌پذیری جهان زامبی) استدلال می‌کند و در نهایت استلزام هستی‌شناختی، یعنی ضروری بودن (P→Q) و فیزیکی بودن آگاهی پدیداری را رد می‌کند (۸).

تصورپذیری

Chalmers انواع مختلفی از تصورپذیری را مطرح می‌کند که به این شرح هستند:

الف) تصورپذیری علی‌الظاهر و ایده‌آل (and ideal conceivability) (Prima facie): گزاره S به طور علی‌الظاهر تصورپذیر است اگر فرضیه‌ای که توسط S بیان می‌شود نتواند با بررسی اولیه رد شود و گزاره S به طور ایده‌آل تصورپذیر است اگر فرضیه‌ای که توسط S بیان می‌شود نتواند به طور پیشینی و بر مبنای تأملات عقلانی ایده‌آل رد شود. تصورپذیری علی‌الظاهر با محدودیت‌های شناختی امکانی تصورکننده گره خورده است و بر وجه شناختی تصورپذیری مبتنی است اما تصورپذیری ایده‌آل این محدودیت‌های امکانی را ندارد و بر وجه منطقی مبتنی است (۹).

معرفتی افرادی که H_2O را نمی‌شناسند سازگار است اما امکان‌پذیری متافیزیکی برحسب مواردی از قبیل «شیوه‌هایی که اشیاء ممکن بود باشند» یا «خدا می‌توانست ایجاد کند» تعریف می‌شود (با توجه به این که امکان‌پذیری اولیه و ثانویه به ترتیب دارای وجه معرفت‌شناختی و متافیزیکی هستند، به ترتیب با امکان‌پذیری معرفت‌شناختی و امکان‌پذیری متافیزیکی معادل هستند) (۱۳).

ج) امکان‌پذیری منطقی، طبیعی و مفهومی: امکان‌پذیری منطقی یعنی گزاره S برخلاف قوانین منطق نباشد. امکان‌پذیری طبیعی یعنی گزاره S با قوانین طبیعت مغایرت نداشته باشد (۱۳) و امکان‌پذیری مفهومی یعنی مفاهیم به کار رفته در گزاره S متناقض نباشند به عنوان مثال «جسم الف بدون امتداد است» از نظر مفهومی امکان‌پذیر نیست زیرا مفهوم جسم بر اساس مفهوم امتداد تعریف می‌شود (۱۴).

نظریه تصویرپذیری-امکان‌پذیری (CP) Possibility theory (CP) - (Conceivability)

طبق نظریه CP تصویرپذیری مستلزم امکان‌پذیری متافیزیکی است (درباره این نظریه اختلافات بسیاری وجود دارد اما چالمرز آن را می‌پذیرد و برای آن استدلال ارائه می‌کند. توضیح بیشتر درباره این نظریه به بحث مستقل نیاز دارد و از چارچوب بحث این مقاله خارج است). البته همه انواع تصویرپذیری مستلزم امکان‌پذیری متافیزیکی نیستند. از نظر Chalmers از میان انواع تصویرپذیری که ذکر آن گذشت، تصویرپذیری در معنای تصویرپذیری اولیه، ایده‌آل و مثبت مستلزم امکان‌پذیری متافیزیکی است. زیرا تصویرپذیری ایده‌آل برخلاف تصویرپذیری علی‌الظاهر صرفاً بر توانایی‌های شناختی متکی نیست، بلکه یک مفهوم عقلانی (منطقی) است و بر عقل‌گرایی متکی است. همچنین به دلیل تفاوت‌هایی که میان تصویرپذیری مثبت و منفی بیان شد، تصویرپذیری مثبت نسبت به تصویرپذیری منفی راهنمای بهتری برای امکان‌پذیری است (۷). در مورد تصویرپذیری و امکان‌پذیری اولیه و ثانویه نیز پیش‌تر بیان شد که آنها از معناشناختی دو بعدی مشتق می‌شوند و به ترتیب با مفهوم اولیه - که وجه معرفت‌شناختی دارد و پیشینی است - و مفهوم ثانویه - که وجه متافیزیکی دارد و پسینی است - مرتبط هستند. لذا تصویرپذیری اولیه با امکان‌پذیری اولیه مرتبط است و تصویرپذیری ثانویه با امکان‌پذیری ثانویه مرتبط است و همان‌طور که قبلاً بیان شد گزاره‌هایی از قبیل «آب H_2O

را تأسیس می‌کند و در مقدمه دوم استنتاج امکان‌پذیری ثانویه از امکان‌پذیری اولیه را فراهم می‌کند. طبق معناشناختی دو بعدی به ازای هر مفهوم دو الگوی متفاوت از وابستگی مرجع به جهان واقع و جهان خلاف واقع وجود دارد. لذا هر مفهومی مطابق با این دو نوع وابستگی دارای دو تابع مفهوم (Intention) اولیه و ثانویه است (۱). مفهوم اولیه گزاره S تابعی است از جهان‌هایی که به عنوان جهان واقع لحاظ شده‌اند به ارزش صدق آنها و مفهوم ثانویه گزاره S تابعی است از جهان‌هایی که به عنوان جهان خلاف واقع لحاظ شده‌اند به ارزش صدق آنها (۱۱). مفهوم اولیه پیشینی است زیرا مستقل از اینکه کدام جهان، جهان واقع است قابل دانستن است و وجه معرفت‌شناختی دارد زیرا در ارزیابی آن جهان‌ها به عنوان جهان واقع لحاظ می‌شوند اما مفهوم ثانویه وجه متافیزیکی دارد زیرا در ارزیابی آن جهان‌ها به عنوان جهان خلاف واقع لحاظ می‌شوند. همچنین مفهوم ثانویه پسینی (وابسته به تجربه) است. زیرا اعمال واژگان بر شرطی‌های خلاف واقع اغلب به مرجعشان در جهان واقع وابسته است و مرجع معمولاً نمی‌تواند به طور پیشینی دانسته شود (۷، ۱۱). لذا مفهوم ثانویه به شناخت ماهیت انواع طبیعی و ساختار آنها وابسته است (۱۲). اگر W به عنوان جهان واقع لحاظ شود که مفهوم اولیه گزاره S در آن صادق باشد، آنگاه « S, W » را تأیید می‌کند و اگر W به عنوان جهان خلاف واقع لحاظ شود که مفهوم ثانویه گزاره S در آن صادق باشد، آنگاه « S, W » را استیفاء می‌کند. بنابراین تأیید و استیفاء به ترتیب بر ارزیابی معرفتی و متافیزیکی جهان‌های ممکن دلالت دارند (۸).

امکان‌پذیری

انواع مختلف امکان‌پذیری به این شرح است:

الف) امکان‌پذیری اولیه و ثانویه: این نوع از امکان‌پذیری از معناشناختی دو بعدی مشتق می‌شوند و به ترتیب با مفهوم اولیه و ثانویه گزاره مرتبط هستند. به عنوان مثال گزاره «آب H_2O نیست» به طور اولیه امکان‌پذیر است. زیرا با توجه به مفهوم اولیه «آب» یعنی ماده آبکی و مفهوم اولیه « H_2O »، جهان ممکن W که این گزاره در آن صادق باشد امکان‌پذیر است اما همین گزاره به طور ثانویه یعنی برحسب مفاهیم ثانویه «آب» و « H_2O » امکان‌پذیر نیست. زیرا «آب» و « H_2O » هر دو دالّ ثابت بوده و مفهوم ثانویه هر دو یکی است لذا این گزاره به طور ثانویه امکان‌پذیر نیست (۱۰).

ب) امکان‌پذیری معرفت‌شناختی و متافیزیکی: امکان‌پذیری معرفت‌شناختی بر اساس حجم معرفتی فاعل تعریف می‌شود. به عنوان مثال گزاره «آب H_2O نیست» امکان معرفت‌شناختی دارد، زیرا با حجم

از تصورپذیری منفی است (البته تصورپذیری مثبت و منفی هر دو می‌توانند این استدلال را پیش ببرند اما به دلیل همین جامع‌تر بودن ترجیح Chalmers این است که از آن استفاده کند (۹)). با توجه به این توضیحات، چالمرز مقدمه اول را شهودی می‌داند. یعنی در مفهوم زامبی هیچ تناقض و ناسازگاری وجود ندارد.

استدلال برای مقدمه دوم

این مقدمه بر اساس معناشناختی دو بعدی و نظریه (CP) بنا شده است. و هدف آن بیان شکاف موجهاتی و رسیدن به امکان‌پذیری ثانویه است. لازم است که این مقدمه به صورت جزئی‌تر بازنویسی شود:

a- اگر $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه، ایده‌آل و مثبت تصورپذیر باشد، آنگاه $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه امکان‌پذیر است.

b- اگر $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه امکان‌پذیر باشد، آنگاه $(P \& \sim Q)$ به طور ثانویه امکان‌پذیر است.

c- در نتیجه: اگر $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه، ایده‌آل و مثبت تصورپذیر باشد، آنگاه $(P \& \sim Q)$ به طور ثانویه امکان‌پذیر است.

الف) استدلال برای a: طبق معناشناختی دو بعدی تصورپذیری و امکان‌پذیری اولیه، پیشینی و دارای وجه معرفت‌شناختی هستند. از طرف دیگر، تصور کردن نوعی دسترسی به یک جهان ممکن را فراهم می‌کند. زیرا تصور کردن این که یک فرض به طور اولیه، مثبت و ایده‌آل صادق است به این معنا است که آن در یک جهان ممکن برقرار است. لذا تصور کردن ممکن بودن را نتیجه می‌دهد و طبق نظریه (CP) که پیش‌تر بیان شد، تصورپذیری اولیه مستلزم امکان‌پذیری اولیه است. بنابراین اگر $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه، ایده‌آل و مثبت تصورپذیر باشد، آنگاه $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه امکان‌پذیر است.

ب) استدلال برای b: هر چند $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه امکان‌پذیر است اما آن نمی‌تواند فیزیکی‌الیزم را رد کند. زیرا از نظر فیزیکی‌الیزم $(P \rightarrow Q)$ ضرورت متافیزیکی (ثانویه) دارد. لذا فیزیکی‌الیزم امکان‌پذیری متافیزیکی (ثانویه) $(P \& \sim Q)$ را نمی‌پذیرد. بنابراین برای رد فیزیکی‌الیزم باید ثابت شود که $(P \& \sim Q)$ به طور ثانویه امکان‌پذیر است. امکان‌پذیری ثانویه $(P \& \sim Q)$ زمانی حاصل می‌شود که مفهوم اولیه و ثانویه Q و مفهوم اولیه و ثانویه P این‌همان باشند و به این صورت است که طبق معناشناختی دو بعدی مفهوم اولیه یک عبارت با توصیف تعیین‌کننده مرجع این‌همان است، یعنی آن عبارت در جهانی که به عنوان جهان واقع لحاظ شده است به همان چیزی ارجاع دارد که توصیف تعیین‌کننده مرجع در جهانی که به عنوان جهان خلاف واقع لحاظ شده است به آن ارجاع دارد. لذا اگر مفهوم ثانویه یک عبارت و توصیف تعیین‌کننده

است» به طور ثانویه تصورپذیر و امکان‌پذیر هستند و گزاره‌هایی از قبیل «آب H_2O نیست» به طور اولیه تصورپذیر و امکان‌پذیر هستند. بنابراین تصورپذیری ثانویه مستلزم امکان‌پذیری ثانویه و تصورپذیری اولیه مستلزم امکان‌پذیری اولیه است (۹).

بحث

استدلال تصورپذیری زامبی

این استدلال به این شرح است که زامبی یا جهان زامبی تصورپذیر است. یعنی موجودی که از نظر فیزیکی، سلول به سلول و مولکول به مولکول مانند ما است اما فاقد آگاهی پدیداری است یا جهان ممکنی که از نظر فیزیکی مانند جهان ما است اما فاقد آگاهی پدیداری است تصورپذیر است (۸) و اگر زامبی یا جهان زامبی تصورپذیر باشد آنگاه طبق نظریه (CP) امکان‌پذیر است و اگر آن امکان‌پذیر باشد نتیجه می‌شود که آگاهی پدیداری در جهان ما یک پدیده فیزیکی نیست. زیرا جهان ما و جهان زامبی از نظر فیزیکی این‌همان هستند و در جهان زامبی آگاهی پدیداری وجود ندارد، در نتیجه آگاهی پدیداری در جهان ما یک ویژگی غیر فیزیکی است. با توجه به همه توضیحاتی که تاکنون بیان شد صورت‌بندی این استدلال چنین است:

- (۱). $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه، ایده‌آل و مثبت تصورپذیر است.
- (۲). اگر $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه، ایده‌آل و مثبت تصورپذیر باشد، آنگاه $(P \& \sim Q)$ امکان‌متافیزیکی دارد.
- (۳). اگر $(P \& \sim Q)$ امکان‌متافیزیکی دارد، آنگاه فیزیکی‌الیزم کاذب است.
- (۴). در نتیجه: فیزیکی‌الیزم کاذب است (۱۱).

استدلال برای مقدمه اول

این مقدمه بر اساس معناشناختی دو بعدی بنا شده است و هدف آن بیان شکاف معرفتی میان دو قلمرو فیزیکی و پدیداری و رد استلزام پیشینی میان P و Q است تا بتواند در مرحله بعد به امکان‌پذیری اولیه برسد است. تصورپذیری اولیه، تصورپذیری ثانویه را از محل بحث خارج می‌کند، زیرا قبلاً بیان شد که تصورپذیری اولیه و ثانویه به ترتیب پیشینی و پسینی هستند اما زامبی تحقق وجودی ندارد تا بتواند به طور ثانویه تصور شود. همچنین، کسی که به این‌همانی پسینی ویژگی‌های فیزیکی و پدیداری قائل است، می‌تواند تصورپذیری ثانویه زامبی را رد کند. بنابراین پیشروی این استدلال به تصورپذیری اولیه نیاز دارد. همچنین این تصورپذیری باید ایده‌آل باشد یعنی بر تأملات عقلانی ایده‌آل و وجه منطقی متکی باشد تا تصورپذیری علی‌الظاهر را از محل بحث خارج کند. همچنین قبلاً بیان شد که تصورپذیری مثبت جامع‌تر

نظری» و مفهوم ثانویه آنها بر «نقش واقعی» دلالت دارد (یعنی مفهوم اولیه آنها بر هر چیزی که نقش معینی بازی می‌کند دلالت دارد، بدون توجه به ماهیت مقوله‌ای‌شان اما مفهوم ثانویه آنها بر ماهیت مقوله‌ای آنها دلالت دارد بدون توجه به نقش‌شان (۷)). به عنوان مثال، مفهوم اولیه «جرم» بر هر چیزی که نقش جرم را بازی می‌کند (از قبیل مقاومت در برابر شتاب، موضوع بودن برای جاذبه متقابل و غیره) دلالت دارد اما مفهوم ثانویه آن بر ویژگی که واقعا نقش جرم را ایفاء می‌کند دلالت دارد. لذا مفهوم اولیه و ثانویه واژگان فیزیکی متفاوت هستند (۹). بنابراین P, W را تأیید می‌کند ولی آن را استیفاء نمی‌کند. اما این راهکار به Russellian monism منجر می‌شود لذا فیزیکی‌لایزم را نجات نمی‌دهد زیرا به این معنا است که فیزیک جهان W از نظر مشخصات ساختاری مانند فیزیک جهان واقع است اما از نظر مشخصات اینترینزیک (Intrinsic) به معنای ذاتی، اصلی، درونی، باطنی، حقیقی و زیرلایه ترجمه شده است. در اینجا ذاتی و زیرلایه مراد است. با آن متفاوت است. در این صورت مفهوم اولیه مفاهیم فیزیکی بر ویژگی‌هایی که نقش معینی را ایفاء می‌کنند دلالت دارد و مفهوم ثانویه آنها بر ویژگی‌های اینترینزیک واقعی در همه جهان‌ها دلالت دارد. اما اگر این تفاوت مسئول فقدان آگاهی در W باشد، آنگاه نتیجه می‌شود که آگاهی در جهان واقع به وسیله جنبه‌های ساختاری فیزیک ضروری نمی‌شود، بلکه به وسیله ویژگی‌های اینترینزیک محقق می‌شود و چنین دیدگاهی Russellian monism است نه فیزیکی‌لایزم (۸). Russellian monism دیدگاهی است که توسط Russell مطرح و بعدها توسط Maxwell و Lockwood توسعه داده شد (۱۵). از نظر Russell فیزیک هویت و ویژگی‌های فیزیکی را برحسب روابط با یکدیگر توصیف می‌کند و چیزی درباره ماهیت اینترینزیک آنها بیان نمی‌کند اما وقتی روابط و قابلیت‌ها (Dispositions) وجود دارند باید ویژگی‌هایی نیز وجود داشته باشند که بستر و زیرلایه آنها باشند ولی فیزیک درباره ماهیت این ویژگی‌های زیرلایه ساکت است. طبق این دیدگاه می‌توان گفت که ویژگی‌های اینترینزیک زیرلایه، خودشان یا ویژگی‌های پدیداری هستند یا ویژگی‌های پیش‌پدیداری (ویژگی‌هایی که ویژگی‌های پدیداری از آنها تشکیل شده‌اند) (۸). بنابراین اگر مفهوم اولیه و ثانویه P یکی نباشند، Russellian monism صادق خواهد بود. در این حالت b این طور بازنویسی می‌شود: اگر $(P \& \sim Q)$ به طور ثانویه امکان‌پذیر نباشد، آنگاه Russellian monism صادق است. بنابراین طبق دو حالتی که درباره P مطرح شد، صورت‌بندی b چنین است: اگر $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه امکان‌پذیر باشد، آنگاه $(P \& \sim Q)$ به طور ثانویه امکان‌پذیر است یا Russellian monism صادق است. نتیجه هر دو حالت این است که فیزیکی‌لایزم کاذب است.

مرجع این همان باشند، آنگاه مفهوم اولیه و ثانویه آن عبارت این همان خواهند بود و این این‌همانی زمانی حاصل می‌شود که مرجع یک عبارت به وسیله همان ویژگی‌هایی که آن را متمایز می‌کند معین شود. تطبیق این توضیح بر Q (مفاهیم پدیداری) به این صورت است که به عنوان مثال مفهوم اولیه «درد» با توصیف تعیین‌کننده مرجع یعنی «احساس درد» این‌همان است. به عبارت دیگر، «درد» در جهانی که به عنوان جهان واقع لحاظ شده است به همان چیزی ارجاع دارد که «احساس درد» در جهانی که به عنوان جهان خلاف واقع لحاظ شده است به آن ارجاع دارد. لذا اگر مفهوم ثانویه «درد» و توصیف تعیین‌کننده مرجع، یعنی «احساس درد» این همان باشند، آنگاه مفهوم اولیه و ثانویه «درد» این همان می‌باشند و این این‌همانی زمانی حاصل می‌شود که مرجع «درد» به وسیله ویژگی احساس درد که آن را متمایز می‌کند معین شود. لذا درد در همه جهان‌ها همان احساس درد است. بنابراین مفاهیم پدیداری یعنی Q در همه جهان‌ها به یک ویژگی پدیداری ارجاع دارند (۱۱) لذا مفهوم اولیه و ثانویه Q این‌همان هستند. به عبارت دیگر جهان W, Q یعنی گزاره «آگاهی پدیداری وجود دارد» را تأیید و استیفاء می‌کند و این، نتیجه می‌دهد که W, Q را تأیید و استیفاء می‌کند (۸). در مورد P نیز مفهوم اولیه و ثانویه آن یا این‌همان هستند یا این‌همان نیستند:

الف) اگر مفهوم اولیه و ثانویه P این‌همان باشند، همان‌طور که طبق توضیح فوق چنین به نظر می‌رسد زیرا واژگان میکرو فیزیکی از قبیل «الکترون»، «پروتون»، «جرم» و غیره در جهانی که به عنوان جهان واقع لحاظ شده است به یک چیز ارجاع دارند و با توجه به این که مفهوم ثانویه، به وسیله ارزیابی مفهوم اولیه در جهان واقع و سپس ثابت‌سازی (Rigidifying) آن ارزیابی به منظور این که در همه جهان‌های ممکن به همان چیز ارجاع داشته باشد معین می‌شود، لذا مفهوم ثانویه آنها نیز در جهان‌های خلاف واقع به همان چیز ارجاع دارد (۱) به عنوان مثال واژه «جرم» در جهان واقع به جرم ارجاع دارد و چون دال ثابت است در جهان خلاف واقع نیز به همان چیز ارجاع دارد. بنابراین مفهوم اولیه و ثانویه P این‌همان هستند آنگاه P, W را تأیید و استیفاء می‌کند و چون پیش‌تر در استدلال برای a ثابت شد که $(P \& \sim Q)$ به طور اولیه امکان‌پذیر است و اکنون نیز ثابت شد که مفهوم اولیه و ثانویه Q و نیز مفهوم اولیه و ثانویه P یکی هستند نتیجه می‌شود که $(P \& \sim Q)$ به طور ثانویه امکان‌پذیر است (۹) در نتیجه b ثابت می‌شود.

ب) اگر مفهوم اولیه و ثانویه P این‌همان نباشند، آنگاه monism Russellian صادق است. توضیح بیشتر این است که فیزیکی‌لیست‌ها ممکن است استدلال کنند که مفهوم اولیه واژگان فیزیکی بر «نقش

ویژگی طبیعی می‌داند و نه یک پدیده متعالی (Transcendental)، سحرآمیز یا غیره «طبیعت‌گرایی» محسوب می‌شود. طبق این دیدگاه، هر چیزی نتیجه شبکه ویژگی‌ها و قوانین مبنایی است. لذا آگاهی پدیداری را می‌توان برحسب قوانین طبیعی مبنایی تبیین کرد (قوانین بنیادی طبیعی با قوانین بنیادی فیزیکی فرق دارند. طبق این دیدگاه، قوانین فیزیکی زیرمجموعه قوانین طبیعی هستند و فیزیک بخشی از طبیعت است نه همه آن). این دیدگاه هستی‌شناختی را توسعه می‌دهد (۱) زیرا طبق آن جهان فیزیکی بخشی از جهان طبیعی است نه همه آن لذا نظریه‌های فیزیکی تبیین‌کننده «همه چیز» درباره جهان نیستند.

نتیجه‌گیری

استدلال تصویرپذیری زامبی با به چالش کشیدن دیدگاه فیزیکالیزم درباره آگاهی پدیداری نشان می‌دهد که آن یک پدیده فیزیکی نیست. این استدلال به دوئالیسم طبیعت‌گرایی منجر می‌شود که طبق آن جهان متشکل از ویژگی‌های بنیادی فیزیکی و غیر فیزیکی است و آگاهی پدیداری یک ویژگی غیرفیزیکی اما طبیعی جهان است. این دیدگاه هستی‌شناختی را توسعه می‌دهد زیرا طبق آن، جهان ما یک جهان طبیعی است و نه یک جهان صرف فیزیکی و جهان فیزیکی بخشی از این جهان طبیعی است. بنابراین نظریه‌های فیزیکالیستی همه چیز را تبیین نمی‌کنند.

تشکر و قدردانی

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه مقطع دکتری، رشته فلسفه ذهن تحت عنوان «بررسی استدلال تصویرپذیری زامبی علیه دیدگاه فیزیکالیزم درباره آگاهی پدیداری» می‌باشد و از جناب آقای دکتر همتی‌مقدم که استاد راهنمای این پایان‌نامه هستند کمال سپاس و تشکر را دارم.

References

1. Chalmers DJ. The conscious mind: In search of a fundamental theory. New York:Oxford University Press, Inc;1996.
2. Rosenberg G. A Place for consciousness: Probing the deep structure of the natural world. New York:Oxford University Press, Inc;2004.
3. Michael T. Philosophical problems of consciousness. In: Velmans M, Schneider S, editors. The Blackwell companion

دوئالیسم طبیعت‌گرایی (Naturalistic dualism)

امکان‌پذیری زامبی نشان می‌دهد که آگاهی پدیداری توسط ویژگی‌های فیزیکی محقق نمی‌شود و بین آن و ویژگی‌های فیزیکی استلزام هستی‌شناختی وجود ندارد و آن به طور منطقی بر ویژگی‌های فیزیکی مبتنی نیست اما می‌تواند به طور طبیعی بر آنها مبتنی شود. تفاوت ابتداء (Supervenience) منطقی و طبیعی این است که اگر ویژگی‌ها و واقعیت‌های نوع B و نوع A را به ترتیب ویژگی‌ها و واقعیت‌های پدیداری و فیزیکی در نظر بگیریم، آنگاه اگر ویژگی‌های نوع B به طور منطقی بر ویژگی‌های نوع A مبتنی باشند، به معنی این است که وقتی خداوند جهان را با واقعیت‌های نوع A خلق کرد، دیگر نیازی نبود که واقعیت‌های نوع B را خلق کند، زیرا آنها با خلق واقعیت‌های نوع A و به تبع از آنها به وجود می‌آیند. اما اگر ویژگی‌های نوع B به طور طبیعی بر ویژگی‌های نوع A مبتنی باشند، به معنی این است که وقتی خداوند واقعیت‌های نوع A را خلق کرد، این کار به تنهایی برای خلق واقعیت‌های نوع B کافی نیست. بلکه، لازم است که خداوند کار بیشتری را انجام دهد، به عنوان مثال قانونی وضع کند تا واقعیت‌های نوع B را به واقعیت‌های نوع A ربط دهد (۱). بنابراین آگاهی پدیداری باید به عنوان یک ویژگی بنیادی غیر فیزیکی لحاظ شود و هر جا که ویژگی‌های بنیادی باشند به قوانین بنیادی نیاز است تا آنها را به هم مرتبط سازد و این قوانین بنیادی که ویژگی‌های پدیداری (یا پیش‌پدیداری) را با ویژگی‌های فیزیکی مرتبط می‌سازند قوانین روان فیزیکی هستند. البته این دیدگاه فقط نشان می‌دهد که چنین قوانینی وجود دارند اما درباره این که آنها به چه صورتی هستند ایده روشنی ارائه نمی‌کند (۱). Chalmers این دیدگاه را «دوئالیسم طبیعت‌گرایی» می‌نامد و Russellian monism را نیز نسخه‌ای از این دیدگاه می‌داند. این دیدگاه از این جهت که آگاهی پدیداری را یک ویژگی غیر فیزیکی می‌داند «دوئالیسم» محسوب می‌شود و از این جهت که آن را یک

- to consciousness. Oxford:Blackwell Publishing Ltd;2007. pp. 23-37.
4. Brown R. Deprioritizing the a priori arguments against physicalism. *Journal of Consciousness Studies*. 2010;17(3-4):47-69.
5. Bailey A. Zombies, epiphenomenalism, and physicalist theories of consciousness. *Canadian Journal of Philosophy*. 2006;36(4):481-510.

6. Balog K. Acquaintance and the mind–body problem. In: Gozzano S, Hill C, editors. *New perspectives on type identity: The mental and the physical*. New York:Cambridge University Press;2012. pp. 43-66.
7. Chalmers DJ. Does conceivability entail possibility. In: Hawthorne J, Gendler TS, editors. *Conceivability and possibility*. New York:Oxford University press;2002. pp. 145-201.
8. Chalmers DJ. Consciousness and its place in nature. In: Stich SP, Warfield TA, editors. *The Blackwell guide to philosophy of mind*. Oxford:Blackwell Publishing Ltd;2003. pp. 102-143.
9. Chalmers DJ. *The character of consciousness*. New York:Oxford University Press, Inc;2010.
10. Berglund A. From conceivability to possibility: An essay in modal epistemology. Umea:NRA Repro AB;2005.
11. Kallestrup J. Physicalism, conceivability and strong necessities. *Synthese*. 2006;151(2):273-295.
12. Marcus E. Why zombies are inconceivable. *Australasian Journal of Philosophy*. 2004;82(3):477-490.
13. Hawthorne J, Gendler TS. Introduction: Conceivability and possibility. In: Hawthorne J, Gendler TS, editors. *Conceivability and possibility*. New York:Oxford University Press;2002. pp. 1-71.
14. Fiocco MO. Conceivability and epistemic possibility. *Erkenntnis*. 2007;67(3):387–399.
15. Chalmers DJ. Moving forward on the problem of consciousness. *Journal of Consciousness Studies*. 1997;4(1):3-46.